

جنبه‌های مثبت و منفی رنگ سیاه در شعر عنتره بن شداد

شداد

(۲۷۶-۲۵۳ مجله علوم ادبی)

دکتر علی میادانی^۱

دکتر امیر مقدم متقی^۲

چکیده

جستار حاضر، کاوشی در ابعاد معناشناختی رنگ سیاه و کارکردهای مثبت و منفی آن در شعر عنتره بن شداد، شاعر عفت پیشه ماقبل اسلام است. پژوهش حاضر، نشان‌دهنده این است که در بُعد مثبت، این نوع رنگ، گاه در یک ساختار تشبیهی نمود می‌یابد؛ هم‌چون تشبیه پوست سیاه به مُشک و عنبر؛ گاه در سیاهی رنگ موی یار و یا چشمان سیاه او جلوه می‌شود و زمانی هم در فضای تیره و تاریک میدان کارزار معنا می‌یابد. با این حال در تمامی این صورت‌گیری‌ها، شاعر تلاش می‌نماید تا به این وسیله برای روح دردناک خویش التیامی - هر چند گذرا - فراهم نماید. در بُعد منفی، غالباً رنگ سیاه به عنوان عیب و نقصی آشکار می‌شود که خویشان و نزدیکان آن را دست‌آویزی برای طرد عنتره قرار داده بودند، اما شاعر با استفاده از اسلوب‌های منطقی، از قبیل این که سیاهی، تنها در وصف اعمال زشت، نکوهیده است و یا این که سفیدی اعمال، سیاهی جسمانی را می‌زداید، همواره به عنوان یک مصلح اجتماعی ظاهر می‌شود که در پی اصلاح عقاید پوچ و غلط موجود در جامعه و جایگزین کردن قانون ارزش‌های اخلاقی به جای تبعیض رنگ و جنسیت است. نگارنده از روش توصیفی و تحلیلی برای تبیین دو بُعد متناقض رنگ سیاه در دیوان این شاعر استفاده کرده است.

واژگان کلیدی

عنتره، رنگ سیاه، جنبه منفی و مثبت.

alisayadany@yahoo.com

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان:

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

مقدمه

رنگ سیاه با معانی بسیاری مرتبط است که می‌توان آن را از جهتی در مرگ و دمار، و از جهت دیگر با شر و مهانت، و در بعضی جایگاه‌ها در قداست و وقار خلاصه کرد و این معانی پیوسته تا به امروز برای رنگ سیاه رایج است (ریاض، ۱۹۸۳: ۲۶۰). سیاه رنگی است که حزن و بدبینی و تشاؤم و ترس را برمی‌انگیزد و مرتبط به شب و تاریکی است. (مختار عمر، ۱۹۹۷: ۲۰۰-۲۰۵)

رنگ سیاه در اساطیر، در بسیاری از موارد، نماد پلیدی‌ها و نیروهای شر و اهریمن و دیوان و جادوست؛ چنان که برای نشان دادن پلیدی موجودات اساطیری، از رنگ سیاه استفاده می‌کنند (واردی، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

همان‌طوری که کلاغ سیاه‌رنگ، نشان دهنده رنگ مرگ و تاریکی قبر است، لذا به آن فال بد می‌زنند^۱. دیدن انگور سیاه بر بیماری، و ترس دلالت دارد.^۲

سیاه در فیزیک به معنای فقدان رنگ است (سیرنج، ۱۹۹۲: ۴۲۰) و «رنگی است که ظلم و ضلالت، خشم و گناه، کفر و شرک را تمثیل می‌کند». (زغریت، ۲۰۰۵: ۲)

سیاهی شب، ناخودآگاهی قبل از آفرینش و عالم نابینایی و جایی را که نه زندگی در آن است، نه نور و نه بشر تکرار می‌کند. (محمد علی، ۲۰۰۱: ۱۶۷)

سیاه، تیره‌ترین رنگ است و در واقع خود را نفی می‌کند. مرز مطلق را نمایان می‌سازد که زندگی در فراسوی آن، متوقف می‌گردد و لذا بیان‌کننده پوچی و نابودی است. سیاه به عنوان نفی‌کننده خود، ترک علاقه، تسلیم یا انصراف نهایی را نشان می‌دهد. کسی که سیاه را به عنوان رنگ مورد علاقه خود انتخاب می‌کند، می‌خواهد همه چیز را نفی کند که بیرون از دایره اعتراض لجوجانه او نسبت به وضع موجودی است که در آن، وی احساس می‌کند هیچ چیز آن طور که باید و شاید نیست. (لوشر، ۱۳۸۶: ۹۷)

با توجه به آن چه پیش از این در مورد رنگ بیان شد، نگارنده در این مقاله سعی دارد به تحلیل و بازخوانی دلالت‌های رنگ سیاه در شعر عنتره پرداخته، واکنش‌های وی را در مقابل این رنگ نقد و بررسی نماید.

هدف پژوهش

هدف از جستار حاضر، تبیین جنبه‌های مثبت و منفی رنگ سیاه در شعر عنترة بن شداد و شیوه رفتاری و تعامل شاعر و اطرافیان او نسبت به این رنگ است.

سؤال‌های پژوهش

۱. آیا رنگ سیاه هم در بعد مثبت و هم در بعد منفی به کار رفته است؟
۲. تلقی شاعر تنها ملاک مثبت و منفی بودن این رنگ است یا این که اطرافیان او نیز نقش تعیین‌کننده دارند؟
۳. شاعر از چه نوع اسلوبی برای طرح دیدگاه‌های خود استفاده کرده است؟

فرضیات پژوهش

۱. شاعر از هر دو بعد مثبت و منفی این رنگ استفاده کرده است.
۲. هم خود شاعر و هم اطرافیان او نقش عمده‌ای در مثبت و منفی بودن این رنگ دارند.

۳. شاعر از اسلوب استدلالی و منطقی برای مثبت جلوه دادن این رنگ استفاده کرده است.

پیشینه پژوهش

رنگ و تبیین معناشناختی اشعار شاعران، حوزه‌ای است که هم در ادب پارسی و هم در ادب عربی، در صد چشم‌گیری از مقالات، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها را به خود اختصاص داده است؛ برای نمونه:

۱. خلف خاز الخریشة؛ إيقاع اللون الابيض فی شعر بشر بن أبي خازم؛

۲. أمل محمود عبدالقادر ابو عون؛ اللون و ابعاده فی الشعر الجاهلی شعراء المعلمات نموذجاً؛

۳. غلام عباس رضایی هفتادری، محمدرضا عزیزی؛ تجلی عاطفی دو رنگ سیاه و سفید در خیال جاهلی؛

۴. سیروس شمیسا، پرستو کریمی؛ سبک شخصی حافظ در رنگ آمیزی تصاویر شعری؛

۵. طیبہ سیفی، نرگس انصاری؛ دلالت‌های نمادین رنگ سبز در شعر عبدالمعطی حجازی.

۶. عبدالرزاق الماعزی؛ أثر وعی اللون عند عنتره بن الشداد.

این موارد تنها نمونه‌هایی از مقالات و کتاب‌های بی‌شماری است که در زمینه رنگ در شعر شاعران نگاشته شده است. در زمینه تحلیل رنگ در شعر عنتره نیز مقالاتی در کشورهای عربی نوشته شده که تنها در این مقالات به ذکر رنگ و آوردن نمونه‌های شعری اکتفا شده و جنبه تحلیلی و توضیحی اشعار و به این که شاعر چه هدفی از کارکرد این نوع رنگ داشته، کم‌تر پرداخته شده است. هم‌چنین زبان تمام این مقالات عربی بوده و با توجه به کمبود مقاله‌ای مستقل به زبان فارسی که تنها رنگ سیاه را از تمام ابعاد در دیوان این شاعر بررسی کند، نگارنده بر آن شد تا با استعانت از دست‌آوردهای پژوهشی دیگر

پژوهش گران، قدمی هر چند کوتاه در تحلیل و تبیین اشعار این شاعر نامی بردارد و پژوهش گران را با دیدگاه شعری این شاعر از این بُعد آشنا سازد.

زندگی‌نامه عنتره بن شداد:

عنتره بن شداد عسبی مضرری حوالی سال ۵۲۵ میلادی در بلاد نجد متولد شد. پدرش از اشراف عبس بود و مادرش کنیزی حبشی به نام زبیه که شداد در یکی از حملات و غارات خود اسیرش کرده بود. در زمان جاهلیت، رسم بر آن بود که فرزندان کنیزان نیز در وضعیت بردگان باشند و تا زمانی که کاری خطیر نمی‌کردند پدران، آن‌ها را به فرزندی نمی‌خوانند. عنتره چوپان، آنچنان زورمند شد که کسی را یارای آن نبود که به حریم او تجاوز کند یا بیهوده سر به سرش بگذارد ولی هم‌چنان زنجیر بردگی را به گردن داشت و از زندگی خود خرسند نبود. از این رو، همواره منتظر فرصت بود تا پدر را وادارد به فرزندی‌اش بپذیرد تا در میان قومش بلندآوازه گردد. در این روزها اتفاقی افتاد و آن چنان بود که جماعتی از قبیله طی بر قبیله عبس هجوم آوردند. شداد، عنتره را به حمله بر خصم فراخواند ولی عنتره سرباز زد و گفت: «برده جنگ کردن نمی‌داند؛ کار او دوشیدن و چرانیدن شتران است» (ابن قتیبه، ۱۹۸۷: ۱۵۳). پدر بار دیگر او را صدا زد و وعده آزادی‌اش داد (فروخ، ۱۹۸۱: ۲۰۸) و عنتره این بار بر دشمن هجوم آورد و آنان را شکست داد و به آرزوی خود رسید و خبر آزادی او همراه با آوازه دلآوری و شمشیرزنی‌اش در قبیله پیچید (الفاخوری، ۱۹۸۶: ۲۰۵) و به زودی ضرب‌المثل در شجاعت و جنگاوری شد (الزیات، ۲۰۰۵: ۴۶). نصر بن عمرو در مورد شجاعت عنتره نقل کرده که به عنتره گفته شد: «آیا تو شجاع‌ترین و جنگجو‌ترین فرد در میان عرب هستی؟ پاسخ گفت: «نه. گفته شد پس برای چه آوازه شجاعتت در همه جا نقل می‌شود، او در پاسخ گفت: من زمانی وارد جنگ می‌شوم و بر دشمنان هجوم می‌آورم که عقل و دوراندیشی حکم کند و به مکانی که امکان خروج از آنجا وجود نداشته باشد وارد نمی‌شوم و ابتدا بر ضعیف هجوم می‌آورم و او را با ضربه‌ای بر زمین می‌افکنم تا انسان شجاع بترسد و سپس به او روی

می آورم و او را می کشم.» (بدوی، ۱۹۸۸: ۴۰؛ شیخو، ۱۹۹۹: ۷۹۸) عنتره یکی از سیاهان عرب و البته بخشنده و پارسا بود. او هرگز حرص و طمع نمی ورزید؛ زیرا هدف والایی را دنبال می کرد و آن چیزی جز رسیدن به قله های بزرگی نبود. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۷۰)

برای شرف عنتره همین بس که صاحب *اغانی* در مورد او چنین روایت کرده است:

زمانی که بیت و لَقَدْ أُبَيْتُ عَلَى الطَّوَى وَ أُظِلُّهُ حَتَّى أَنَالَ بِهِ كَرِيمَ
المَأْكَلِ (شب را تا صبح گرسنه به سر می آورم و ظهر را نیز گرسنه می مانم
تا این که به غذایی نیکو و پاک دست یابم) برای پیامبر (ص) خوانده شد،
فرمودند: «هیچ عربی برای من توصیف نشده است که من بعد از آن دوست
داشته باشم او را بینم، مگر عنتره بن شداد.

عنتره در جنگ داحس و الغبراء شرکت کرد و از خود دلآوری های زیادی نشان داد. او زمان زیادی زندگی کرد تا این که ناتوان شد و دیگر توان شرکت در جنگ ها را نداشت (اصفهانی، ۱۴۱۲: ج ۳/ ۲۴۲-۲۴۵) و سرانجام در سال ۶۱۵ میلادی به قتل رسید. (الفاخوری، ۲۰۵: ۱۹۸۶)

در مورد معنای لغت «عنتره» صاحب خزانة الادب چنین آورده است:

«عنتره» یعنی مگس کبود.^۳ (بغدادی، بی تا: ج ۱/ ۶۲) نکته پایانی که در مورد عنتره می توان گفت این که بر شعر او روح مردانگی و سوارکاری و شجاعت و عفت حاکم است.

معنای لغوی رنگ:

۱. فیروزآبادی، زیر ماده «لون» این چنین می آورد: «ما، فَصَلَ بَيْنَ الشَّيْءِ وَ غَيْرِهِ.»

(فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۲۳۲) در واقع او رنگ را وجه ممیز اشیاء قرار می دهد.

۲. «هیئة کالسواد و الحمرة.» (الجوهری، ۱۴۰۴: ۲۱۹۷)

۳. «معروف، و جمعه: الوان، والفعل: التلوین و التلون.» (الفراهیدی، ۱۴۲۴: ۱۱۱/۴)

۴. «اللام و الواو و النون كلمة واحدة، وهي سَحْنَةُ الشَّيْءِ: من ذلك اللون: لونُ الشَّيْءِ،

كالحمرة و السواد.» (ابن فارس، ۱۳۹۹)

۵. «اللَّوْنُ: هَيْئَةُ كَالسَّوَادِ وَالْحُمْرَةِ، وَلَوْنُهُ فَتَلَوْنٌ. وَلَوْ نُ كَلُّ شَيْءٍ: مَا فَصَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ، وَالْجَمْعُ أَلْوَانٌ.» (ابن منظور، بی تا: ۳۹۲/۱۳)

رنگ سیاه

رنگ سیاه (الاسود)، به سبب حرف دال که نشان‌دهنده حدت و حرف واو که نشان‌دهنده گسترده‌گی است، بر نفوذ در اعماق تاریکی‌ها دلالت می‌کند. (عبدالقادر ابوعون، ۲۰۰۳: ۵) از طرف دیگر، رنگ سیاه دارای دلالت‌های مختلفی است، از جمله: مرگ و نابودی، شرّ و خواری و قداست و وقار که بنابر حالات مختلف، یکی از این معانی برداشت می‌شود.

شاید ارتباط رنگ سیاه با تاریکی و ایجاد ترس در انسان، علت اصلی انزجار از این رنگ است. رنگ سیاه، قدرت دید انسان را محدود می‌کند و زمینه را برای اوهام و خیال‌های پوچ فراهم می‌سازد؛ برعکسِ روشنایی که انسان، خطر را قبل از فرارسیدن می‌بیند و از خود دفاع می‌کند، این خود عاملی شد تا رنگ سیاه، رمز ترس و شرارت گردد.

به سبب تلازمی که بین رنگ سیاه و تاریکی وجود دارد، نوعی ارتباط بین این رنگ و جهان مردگان ایجاد شده است؛ هم‌چنان که هندی‌ها و یونانی‌ها، رنگ سیاه را رمزی برای جهان زیرین قرار داده‌اند. (عبدالقادر ابوعون، ۲۰۰۳: ۸)

ابعاد معناشناختی جنبه مثبت و منفی رنگ سیاه

در این بخش، به بررسی، تعامل عنتره با این رنگ و موضع‌گیری‌های او نسبت به آن می‌پردازیم. قبل از پرداختن به تحلیل ابیات، ذکر این نکته مهم است که انسان‌ها بسته به جایگاه رنگ سیاه، واکنش‌های مختلفی دارند؛ برای مثال، اگر سیاهی در مورد موها باشد، دوست‌داشتنی است، ولی اگر در مورد پوست صورت و بدن باشد، نوعی انزجار نسبت به آن وجود دارد یا اگر در مورد شب باشد، همراه با ترس و آزرده‌گی خاطر است، به همین سبب همواره نسبت به این رنگ، واکنش‌های مختلفی را مشاهده می‌کنیم.

رنگ سیاه پوست:

از آن جا که مادر عنتره، کنیزی سیاه پوست بود، عنتره نیز این رنگ را از او به ارث برد؛ از این رو پدرش، او را به عنوان پسر خویش نخواند و او را به رسمیت نشناخت؛ به همین علت در میان قبیله خود، به چوپانی می پرداخت و دایمان و عموهایش به چشم حقارت به او می نگریستند (فروخ، ۱۹۸۱: ۲۰۷). در کنار این عقده حقارتی که همواره قرین این شاعر کریم النفس بود، شجاعت و عفت مثل گونه اش التیام بخش او بود و هرگاه یاد این حقارت ها در خاطرش زنده می شد، با پناه بردن به این دو خصیصه که در واقع در انحصار خود می دانست، خود را التیام می بخشید:

مَا سَاءَ لِي لَوْنِي وَاسْمُ زَيْبِيَّةٍ إِذْ قَصَّرْتُ عَنْ هِمَّتِي، اَعْدَائِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۶۸)

(نه رنگ پوستم و نه اسم زیباییه، به من زیانی نمی رساند چون همتم برتر از عزم و اراده دشمنان است.)

نکته جالبی که در این بیت وجود دارد، اشاره به دو عاملی است که عنتره آن ها را مایه نقصان خود می داند: ۱. سیاهی پوست ۲. نام مادرش، زیباییه. او با ذکر این دو عامل، بالاخره تحت تأثیر محیط و رفتارهای افراد قبیله، می پذیرد که این دو، عیب و مایه نقصان اویند، اما این پذیرش صدرصدی نیست؛ زیرا شاعر در مصراع دوم، حسن و امتیاز خود را ذکر می کند و این عامل چیزی نیست جز شجاعت و جنگاوری او؛ این بیت کاملاً با بافت موقعیتی که شاعر شعر را در آن سروده مطابقت دارد؛ زیرا در محیط جامعه جاهلی، برده های سیاه پوست از کم ترین ارزش اجتماعی برخوردار بودند و افراد شجاع و جنگاور از بالاترین جایگاه و منزلت، به طوری که همه به آن ها افتخار می کردند، و «شاعر به خوبی از شعر به عنوان ابزاری برای دفاع از خود و هویت خود استفاده می کند و آن را وسیله ای برای اثبات این که رنگ سیاه، هرگز موجب عیب و نقصان برای فرد نیست، به کار می برد؛ بلکه آن چیزی که مهم است، عزت نفس و کرامت انسانی است.» (مرتاض، ۱۹۹۸: ۳۳)

ساختار استدلالی که شاعر در شعر خود به کار برده به این شکل است:

نتیجه^۴: (رنگ سیاه، نقص و عیب نیست) ← از ← دلیل و برهان: (من با همت والالی خود دشمنان را شکست می‌دهم.)

شاعر در این بیت و در اکثر ابیات موجود در دیوان، به فراوانی از ضمیر متکلم استفاده می‌کند. این کاربرد ضمیر متکلم را در دو حیطه می‌توان تفسیر کرد: بخش اول، مواردی است که عنتره سعی دارد با الصاق آن‌ها به خویش، با نگرش‌های غلط موجود در جامعه آن روز مبارزه کند؛ برای مثال، «لونی» (رنگ من)؛ در این جا شاعر اعلام می‌کند که بهتر از هر کسی به رنگ سیاه خود واقف است و این رنگ هرگز کسر شأن او نیست. بخش دوم، در مواردی است که با انتساب آن‌ها به خود، بر خویش می‌بالد و شجاعت و جنگاوری را عملی می‌داند که دیگران به داشتن آن حسادت می‌کنند؛ برای مثال، همّتی، اعدائی.

عنتره نه تنها سیاهی رنگ خود را می‌پذیرد، بلکه آن را مایه زینت خود نیز می‌داند؛ زیرا هم‌رنگ مشک است:

لَئِنْ أَكُّ اسْوَدًا فَالْمِسْكَ لَوْنِي وَ مَا لِسَوَادٍ جِلْدِي مِنْ دَوَاءٍ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۶۹)

(اگر من سیاه‌پوست باشم، به درستی که [رنگ] مُشک، رنگ پوست من می‌باشد و برای رنگ پوست درمانی نیست.)

اگرچه شاعر با این استدلال می‌خواهد خود را قانع کند که سیاهی می‌تواند دوست‌داشتنی نیز باشد، وقتی حرف‌ها و نیش و کنایه‌های افراد قبیله را به یاد می‌آورد، این دلیل و برهان رنگ می‌بازد. البته عنتره خود را نمی‌بازد و دلیل و برهان دیگری می‌آورد و آن این که رنگ پوست، امری خدادادی است و دست خودش نیست که او را به موجب آن ملامت کنند. او با دلیل سومی که در بیت بعد ذکر می‌کند، بر کلام خود صحه می‌گذارد:

و لَكِنْ تَبْعُدُ الْفَحْشَاءُ عَنِّي كَبْعُدِ الْأَرْضُ عَنِ جَوِّ السَّمَاءِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۶۸)

(اما زشتی و ناهنجاری از من دور است مانند دوری زمین از آسمان).

ساختار استدلالی این دو بیت به این شکل است:

نتیجه: (رنگ سیاه، عیب نیست) ← دلیل اول: (رنگ مُشک نیز سیاه است) ← دلیل دوم: (رنگ پوست امری خدادادی است) ← دلیل سوم: (همواره زشتی و بدی از من دور است).

شاعر برای تقریب به ذهن و برای این که بهتر در ذهن مخاطب جای گیرد، از تشبیه معقول به محسوس استفاده کرده؛ یعنی زشتی از او دور است همانند دوری زمین از آسمان.

«او با آوردن این تشبیهات، به دفاع از خود می‌پردازد و تمام صفات والای انسانی که از جمله آن‌ها مکارم اخلاقی و اعمال پاک انسانی است، به خود نسبت می‌دهد.» (الصباح، ۱۹۹۰: ۷۴)

شایان ذکر است که استفاده از تشبیه، ویژگی تمام شاعران سیاه بوده است. آن‌ها از این شیوه به فراوانی استفاده می‌کردند تا اشیاء را در مقابل دیدگان مخاطب مجسم کنند. بنابراین تشبیه فی ذاته برای آن‌ها مهم نبود، بلکه آن‌چه را که به عنوان هدف از این تشبیه در نظر داشتند، هشداردهی و آگاه کردن ضمیر درونی افراد بوده است. (بدوی، ۱۹۸۸: ۳۷۷)

سیاهی رنگ پوست امری ظاهری است:

و إِنَّ كَانِ جِلْدِي يُرَى اسْوَدًا فَلِي فِي الْمَكَارِمِ عِزٌّ وَرُبُّهُ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۷۱)

(اگر رنگ پوست من سیاه است، [مرا باکی نیست؛ زیرا] مرا در بزرگواری‌ها، جایگاه و عزتی والاست).

شاعر با به کار بردن فعل مضارع مجهول «یُرَى»، می‌خواهد این امر را اثبات کند که رنگ‌ها نسبی و مایه برتری نیست و سیاهی پوست، موجب نمی‌شود که فرد از ارزش اجتماعی پایینی برخوردار شود؛ همان‌طور که سفیدی پوست موجب برتری فرد بر دیگری

جنبه‌های مثبت و منفی رنگ سیاه در شعر عنتره بن شداد /// ۲۶۳

نیست؛ بلکه عزت و کردارهای نیک و اعمال انسانی، موجبات برتری انسان‌ها و تقدم آن‌ها بر یکدیگر است.

وقتی این ابیات عنتره خوانده می‌شود، ناخودآگاه آیه ۱۳ سوره حجرات در ذهن متداعی می‌شود که خداوند می‌فرماید: برتری انسان‌ها به یکدیگر تنها از طریق تقواست نه چیز دیگر:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛

(ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک برتری نیست،) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. به یقین خداوند دانا و آگاه است.)

بنابراین عنتره با زبان شعر خود، در پی اصلاح عقاید پوچ و غلط موجود در جامعه جاهلی است، هرچند در وهله اول، هدف او تنها دور کردن اتهامات از خود بوده است. او در حقیقت با قانون سیادت و بردگی، مبارزه می‌کند و تبعیض رنگ و جنسیت را نفی کرده، و قانون ارزش‌های اخلاقی را جایگزین آن می‌نماید. (عنتره، ۱۹۸۸: ۱۹)

تقابل سیاهی پوست با سیاهی اعمال

عنتره زمانی که می‌بیند نیش و کنایه‌های اهل قبیله را پایانی نیست، با آن‌ها مقابله می‌کند:

يَعْيُونَ لَوْنِي بِالسَّوَادِ وَإِنَّمَا
فِعَالُهُمْ بِالْخُبْثِ أَسْوَدُ مِنْ جِلْدِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۰۲)

(سیاهی رنگم را بر من عیب می‌گیرند و حال آن‌که کردار پلید آن‌ها سیاه‌تر از پوست من است.)

تُعَيِّرُنِي الْعِدَا بِسَوَادِ جِلْدِي
وَبَيْضِ خَصَائِلِي تَمَحُّو السَّوَادَا
(عنتره، همان: ۹۸)

(دشمنان سیاهی پوستم را بر من عیب می گیرند و سفیدی صفات خوبم، سیاهی پوستم را محو و نابود می کند)

نکته جالبی که در این دو بیت وجود دارد، این است که شاعر به اعمال، رنگ می بخشد و چیز غیر محسوس را در قالب امری محسوس تجسم می سازد و با این کار، استهزای ایشان را از اساس مردود می شمارد؛ زیرا انسان باید در مقابل امور اکتسابی، پاسخگو باشد نه اموری که خارج از اختیار اوست. به عبارتی دیگر، رنگ سیاه در قاموس فکری عنتره، تنها در اقتران با اعمال زشت است که نکوهیده می باشد نه در اقتران با پوست سیاه که انسان را در آن هیچ نقشی نیست. این سیاهی، همان رنگی است که خداوند متعال در آیه ۱۰۶ سوره آل عمران به کافران نسبت می دهد و در مقابل رنگ مناسب با خصایص نیک او، سفیدی است:

(يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)؛

(آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه می گردد؛ اما آن‌ها که صورت‌هایشان سیاه است، [به آن‌ها گفته می شود]: آیا بعد از ایمان، [و برادری در سایه آن،] کافر شدید؟! پس بچشید عذاب را بسبب آنچه انکار می کردید!) شاعر از اسلوب حصر با استفاده از ادات «إنما» نتیجه مورد نظر خود را اثبات می کند: نتیجه: (ایشان باید ابتدا بر اعمال خود عیب بگیرند) ← انما ← دلیل: (اعمالشان سیاه‌تر از سیاهی رنگ پوست من است)

ذات پاک و والا تنها چیزی است که باید به آن افتخار کرد:

وإن يعيبوا سواداً قد كسيت بهِ فالدرُّ يسرته ثوبٌ من الصَّدْفِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۳۶)

(اگر رنگ سیاهم را بر من عیب می گیرند، باید بدانند که مروارید نیز در میان پوششِ صدف قرار دارد.)

شاعر در این تشبیه زیبایی «پوست سیاه به صدف» و «نفس خویش به مروارید»، یادآور می‌شود، همان‌طوری که صدف و پوشش مروارید، ذره‌ای از ارزش مروارید نمی‌کاهد، پوست سیاه وی نیز کم‌ترین نقصانی بر وی وارد نساخته است.

متن‌بی مضمون مصراع دوم را با تعبیر دیگری بیان می‌کند:

«لو كان سُكْنَايَ فَيْكَ مَنْقَصَةً لَمْ يَكُنْ الدُّرُّ سَاكِنَ الصَّدْفِ»

(اگر اقامت من در تو به من عیبی می‌رساند، در آن صورت، مروارید (گرانقدر) در

صدف (بی ارزش) قرار نمی‌گرفت)

شاعر نفس خویش را به مروارید و زندان را به صدف تشبیه نموده است.

(المتنبي، ۱۹۳۰: ۴۳۹)

عنتره از کودکی عاشق دختر عمومیش عبله بود و زمانی که بزرگ شد، در سودای ازدواج با او بود، اما عمومیش، مالک؛ با این کار مخالف بود و دوست نداشت که دختر خود را به ازدواج برده‌ای سیاه درآورد؛ از سوی دیگر، قبیله او از شجاعت و جنگاوری بی‌مثال او آگاه بودند و سعی داشتند از طریق عشق عبله و وعده دروغین ازدواج با او، از او در جنگ‌ها استفاده کنند، اما بعد از این که در جنگ پیروز می‌شدند، عهد خود را می‌شکستند و با ازدواج او مخالفت می‌کردند (فروخ، ۱۹۸۱: ۲۰۸)؛ از این رو، عنتره قوم خود را خطاب می‌کند و می‌گوید: چرا نمی‌گذارید، عبله خودش تصمیم بگیرد:

لَعَلَّ عِبْلَةَ تُضْحِي وَ هِيَ رَاضِيَةٌ عَلَى سَوَادِي وَ تَمَحُّو صُورَةَ الْغَضَبِ

(عنتره، ۱۴۲۳: ۸۰)

(باشد که عبله، روز خود را به ظهر آورد در حالی که مرا با رنگ سیاهم پذیرفته

باشد و خشم را از چهره خود دور کرده باشد.)

هنوز شاعر در دل خود امید اندکی دارد که شاید عبله از رنگ سیاهش متنفر

نباشد، به همین سبب از «لعل» استفاده کرده است.

«این عقده حقارت از رنگ سیاه، ویژگی تمام شاعران سیاه عرب و خصیصه

مشترک در بین تمامی آنهاست؛ زیرا آنها در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که آنها را جزء

طبقه پست و کم‌ارزش می‌شمارند و همواره دیگر افراد آن‌ها را از خود می‌رانند.» (بدوی، ۱۹۸۸: ۲۸۱)

شاعر عبله را مستقیماً خطاب می‌کند و می‌گوید:

و إِنْ أَبْصَرْتَ مِثْلِي فَاهْجُرِينِي وَلَا يَلْحَقُكَ عَارٌ مِّنْ سَوَادِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۹۶)

(و اگر کسی مانند مرا دیدی، مرا ترک کن تا از سیاهی پوستم به تو عیب و ننگی نرسد.)

در این جا نیز شاعر بر محور شجاعت و جنگاوری خود تأکید می‌کند و به عبله می‌گوید که اگر کسی در شجاعت به مانند او بیابد، دیگر حرجی بر او نخواهد بود که او را ترک کند.

مسأله‌ای که عنتره را بیش از بیش آزار می‌دهد، قدرشناسی اهل قبیله است؛ زیرا با این که عنتره در جنگ‌ها مدافع آن‌ها بود و با شعر زیبایش از هویت آن‌ها دفاع می‌کرد، همواره با نگاه و زبان‌شان او را تحقیر می‌کردند و او را با عنوان «ابن السوداء» خطاب می‌نمودند. (بدوی، ۱۹۸۸: ۲۸۲)

تشبیه سیاهی پوست به سیاهی شب:

ناآگاهی اهل قبیله او، عاملی است که باعث شده رنگ سیاه او را عیب شمارند:
يَعْبُيُونَ لَوْنِي بِالسَّوَادِ جَهَالَةً وَلَوْلَا سَوَادُ اللَّيْلِ مَا طَلَعَ الْفَجْرُ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۲۲)

(آنان به سبب جهالت، رنگ سیاهم را عیبی بر من می‌دانند، [مگر نه این است که] اگر سیاهی شب نبود، فجر طلوع نمی‌کرد.)

در دید وی، نه تنها سیاهی عیب نیست، بلکه حسن نیز هست؛ زیرا اگر سیاهی زشت بود، باید شب نیز در دید همه آزاردهنده می‌بود. از سوی دیگر، وجود شب و پرده سیاهی که بر همه جا می‌افکند، به صبح و سپیده فجر معنا می‌دهد؛ به عبارت دیگر، تقابل

سیاهی با سفیدی به یکدیگر معنا می‌دهد، پس چگونه ممکن است که سیاهی عیب و نقص باشد.

تکیه‌گاه اصلی شاعر در تمام این استدلال‌هایی که ذکر می‌کند، این است که «رنگ سیاه نباید عیب و نقصی برای صاحبش شمرده شود، همان‌طور که حضرت محمد (ص) رنگ را عامل برتری و یا بی‌ارزشی یک فرد نمی‌داند:

«لافضل لأبيض على أسود ولا لعربي على عجمي إلا بالتقوى». (القرشي، ۱۹۸۳: ۶۴)
«در حقیقت این رنگ عامل اصلی طرد شاعر از حقوق اصلی اوست و این عقده حقارتی که در وجود شاعر شکل گرفته، او را همواره آزار می‌دهد» (بدوی، ۱۹۸۸: ۲۸۵)
در تمام ابیاتی که ذکر شد، شاعر به نوعی با این عامل درگیر است. گاهی سخن اهل قبیله را می‌پذیرد و گاهی برای ردّ حرف آن‌ها از استدلال و تشبیه استفاده می‌کند، بی‌آن‌که از حس خواری و حقارتی که وجود او را احاطه کرده رهایی یابد.

رنگ سیاه مو

عشق عبله هرگز از قلب شاعر پاک نخواهد شد، گرچه دشمنان و حسودان موانع بسیار بر سر راه او بگذارند:

و ظَلَّ هَوَاكُ يَنْمُو كُلَّ يَوْمٍ كَمَا يَنْمُو مَشِيبي فَي شَبَابِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۷۵)

(عشق تو هر روز در وجود من شعله می‌کشد و افزون می‌شود همان‌طور که پیری بر جوانی [غالب می‌آید] و هر روز افزون می‌گردد.)

همان‌طور که با گذشتن لحظه لحظه عمر، تعداد موهای سفید بر سر انسان زیاد می‌شود، عشق پاک او به عبله نیز با گذشتن ثانیه‌ها فزونی می‌یابد. برعکس تمام شاعران که همواره از موی سفید احساس انزجار می‌کنند و این احساس در شعرشان نمود می‌یابد، عنتره از این ساختار در کارگری مثبت استفاده کرده و موهای سفید برای اثبات غرضی که در مخیله اوست، به کار رفته است، البته شاعر هدف دیگری نیز از به‌کارگیری این ساختار دارد و آن تعریض و کنایه‌ای است به عمو و قبیله‌اش که به وعده‌های خود عمل نکردند و عمر شاعر در

آرزوی عشق عبله سپری شد. شاعر در بیت زیر از این ساختار در معنای واقعی خود استفاده می‌کند و با این تعبیر، با آه و حسرت، پیری و گذشت دوران جوانی خود را وصف می‌کند:

شَابَ رَأْسِي فَصَارَ أبيضَ كُوناً بَعْدَ مَا كَانَ خَالِکاً بالسَّوَادِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۰۶)

[موهای] سرم سفیدرنگ شد بعد از این که سیاه‌رنگ بود.

تنها جایگاهی که رنگ سیاه در آن دوست‌داشتنی است، رنگ موهاست که اگر این رنگ، رنگ موی یار باشد، زیبایی آن در دید معشوق دوچندان می‌شود:

خَطَفَ الظَّلامُ كَسَارِقٍ مِنْ شَعْرِهَا فَكأنَّما قَرَنَ الدُّجَى بِدِيَاجِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۸۹)

(تاریکی مانند دزدی [قسمتی] از موهای او را دزدید؛ گویا تاریکی‌ها را به ظلمات قرین ساخته و متصل کرده است.)

شاعر با این توصیف، از فضای قبلی بیرون می‌آید و خاطر خود را با یاد حرف‌های اهل قبیله نمی‌آزارد؛ گویی در خاطر خود می‌گوید که تنها راه فراموش کردن این تجربه تلخ، ذکر یار و جمال اوست؛ البته شاعر سیاهی موهای او را بیش‌تر در نظر داشته و به عبارت دیگر در وصف یار نیز ناخودآگاه به سمت رنگ سیاه و تعامل او با این رنگ و اهل قبیله می‌رود.

رنگ سیاه و سفید، از رنگ‌های پرکاربرد در شعر است و شاعران به فراوانی از آن استفاده می‌کنند؛ ماکس لوشر این امر را چنین توجیح می‌کند:

زندگی بشراولیه تحت تأثیر دو عاملی قرار داشت که خارج از کنترل او بودند. این دو عامل عبارت بودند از روز و شب و تاریکی و روشنایی؛ شب، زمان استراحت، و روز، زمان حرکت و تکاپو. (لوشر، ۱۳۸۷: ۲۰)

نظر لوشر را به این شکل می‌توان تعبیر کرد که چون تعامل بشر ناخواسته با این دو عامل زیاد بوده، طبیعی است که رنگ این دو محیط نیز در مخیله انسان، نسبت به دیگر رنگ‌ها بیشتر تداعی شود؛ همان‌طور که عنتره در این بیت از اختلاط این دو نوع رنگ، صحنه‌ای زیبا از چهره یار می‌آفریند:

جنبه‌های مثبت و منفی رنگ سیاه در شعر عنترة بن شداد /// ۲۶۹

و يَطْلَعُ ضَوْءُ الصُّبْحِ تَحْتَ جَبِينِهَا فَيَغْشَاهُ لَيْلٌ مِّنْ دُجَى شَعْرِهَا الْجَعْدِ

(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۱۱)

(پرتو صبح، زیرپیشانی او طلوع می‌کند و شبی از تاریکی و سیاهی موهای
پُرچینش آن را می‌پوشاند.)

رنگ خاکستری مایل به سیاه:

«با وجود این که عنتره در آغاز از حرف‌ها و نیش و کنایه‌های اهل قبیله بسیار
آزرده می‌شد، ولی در نهایت با خودباوری و شناختن جایگاه حقیقی خود، اطمینان خاطر
پیدا کرد و دیگر به حرف‌های آن‌ها اهمیتی نداد و با صدایی رسا، تک‌تازی خود را در
میدان جنگ به رخ آن‌ها می‌کشد» (الصباح، ۱۹۹۰: ۷۶):

وَمَنْ قَالَ إِنَّي اسْوَدُّ لِيَعِينِي أَرِيهِ بِفَعْلِي أَنَّهُ أَكْذَبُ النَّاسِ

(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۲۶)

(و کسی که می‌گوید: رنگم سیاه است تا بر من عیب گیرد، با نبردهای شجاعانه خود
در میدان جنگ به او نشان می‌دهم که دروغ‌گوترین انسان‌هاست.)

عشق عبله تنها چیزی است که عنتره در این عالم برای خود می‌خواهد و حاضر
است برای رسیدن به او، تمام اوامر پدرش را انجام دهد، اما چه کند که وعده‌های عمومیش
به وعده‌های "عَرُفُوب" ماند تا وعده‌های راستین؛ گذشته از آن، آزرده‌گی خاطر شاعر برای
این است که نکند که عبله نیز از رنگ سیاه او بیزار باشد:

وَإِنْ عَابَتْ سَوَادِي فَهُوَ فَحْرِي لِأَنِّي فَارِسٌ مِّنْ نَّسْلِ حَامِ

وَلِي قَلْبٌ أَشَدُّ مِنَ الرَّوَاسِي وَذَكَرِي مِثْلُ عَرْفِ الْمَسْكَ نَامِي

(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۲۶)

(اگر عبله نیز رنگ سیاهم را عیب شمارد، [باید به او بگویم که] این رنگ، افتخار من
است؛ زیرا من سوارکاری شجاع از نسل حام هستم، و قلبی مستحکم‌تر از کوه‌های استوار
دارم و یاد اعمال نیک من، مانند مشک در همه جا پخش می‌شود و همگان آن را نیکو
می‌دارند.)

شاعر در این جا نیز از اسلوب استدلالی برای اقناع عبله استفاده می کند؛ ساختار استدلالی این ابیات را می توان به این صورت ترسیم کرد:

نتیجه: (خاطر نشان کردن به عبله که رنگ سیاه، عیب نیست) ← دلیل اول:
(من از نسل حام فرزند نوح (ع) هستم و در عین حال سوارکاری شجاعم) ← دلیل دوم:
(قلبی استوار دارم و از هیچ کس باکی ندارم) ← دلیل سوم: (همه جا ذکر اعمال نیک من است)

در دید شاعر نه تنها میدان جنگ هراسناک نیست بلکه او را به وجد می آورد:

و ضَرْبٌ و طَعْنٌ تَحْتَ ظِلِّ عَجَاجَةٍ كَجُنْحِ الدُّجَى مِنْ وَقَعِ اَيْدِي السَّلَاحِ
و تَلَمَعٌ فِيهَا الْبَيْضُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ كَلَمَعِ بُرُوقٍ فِي ظَلَامِ الْغِيَاهِبِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۷۷)

(هم چنین جنگ با شمشیر و نیزه در زیر غبار مانند شب که حاصل از برخورد پاهای اسبان دراز است، [مرا به طرب و شادی وامی دارد]؛ غباری که شمشیرها در کرانه های تاریک آن مانند درخشش آذرخش ها در پرتو تاریکی می درخشند.)

شاعر با این تشبیهات، کلام کسانی را رد می کند که به او تهمت ترسو بودن می زنند؛ به عبارت بهتر، او گمان کسانی را که می پندارند او از روی اجبار و اکراه و فقط برای این که نظر عبله را به خود جلب کند، وارد کارزارهای جانفرسا می شود، بی اساس می داند. از سوی دیگر، شاعر با فضا سازی مناسب، صفت شجاعت را به خود نسبت داده است؛ زیرا در فضای غبار آلود، قدرت دید انسان محدود می شود و جنگ در آن بسیار دشوار است.

با بررسی ابیاتی که در این مضمون سروده شده است، به یک نتیجه کلی می رسیم: این که عنتره برای به تصویر کشیدن صفت شجاعت، به میدان جنگ متوسل می شود که دارای رنگ خاکستری مایل به سیاه است. در واقع قدرت در جنگاوری، نیزه زنی، کشتن دشمنان، تاختن اسب ها، همه و همه در خدمت به تصویر کشیدن این نوع ویژگی هستند و همان طور که در کتب تاریخ ذکر شده، عرب ها فرد شجاع را با این نوع رفتارها

می‌شناختند. البته عمر فروخ بر این باور است که عنتره برای این که عبله را شیفته خویش سازد، به ذکر جنگاوری و نیزه‌زنی‌های خود می‌پردازد (فروخ، ۱۹۸۱: ۲۰۸). در واقع عمر فروخ این نوع ابیات را تعبیری ضعیف برای وصف حالات خود در مقابل معشوق می‌داند.

رنگ سیاه چشم

چشم یکی از بهترین جایگاه‌های رنگ سیاه است و شاعران همواره این ویژگی را ستوده‌اند:

اَغْنُ مَلِيحُ الدَّلِّ أَحْوَرُّ أَحْلُ
اَزَجُّ نَفْسِي الْخَدُّ اَبْلَجُّ اَدْعَجُّ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۸۶)

(آهویی خوش صدا، عشوهِ گر، چشم سیاه و سرمه کشیده، ابرو کمانی، درخشان گونه، چهره سفید، و مشکین چشم.)

عنتره در این بیت، هشت صفت برای محبوب خود آورده که سه تا از این صفت‌ها به رنگ سیاه اختصاص دارد: نخست واژه «احور» که با این واژه، مردمک سیاه چشمان یار را وصف می‌کند که در احاطه سفیدی زیبای چشم قرار گرفته است؛ دوم واژه «اکحل»، اشاره به سرمه‌ای دارد که یار بر چشمان خود کشیده است؛ سوم: واژه «ادعج» که اشاره‌ای به چشمان درشت و سیاه عبله است.

در حقیقت عنتره با دیدن منزلگاه خالی یار، به یاد او می‌افتد و با آه و حسرت به وصف زیبایی‌های بی‌مثال او می‌پردازد، و در عین رعایت عفت کلام، به بهترین وجه تابلوی زیبا از او را در شعر خود به تصویر می‌کشد.

رنگ سیاه غراب

اعراب به جهت تلازمی که بین رنگ سیاه و قبر و مُرده وجود دارد، کلاغ (غراب) را بدشگون می‌دانستند. اما غراب‌الین، پرنده کوچکی از تیره کلاغ‌هاست که بعد از ویرانی و خالی از سکنه شدن یک سرزمین در آن‌جا سکنای می‌گزیند و خیردهنده ویرانی خرابی است. (عبدالقادر ابوعون، ۲۰۰۳: ۳۲)

اِذَا صَاحَ الْغُرَابُ بِهْ شَجَانِي
وَاجْرَى اذْمَعِي مِثْلَ اللّٰكِي
وَاجْبَرَ نَفْسِي بِاصْنَفِ الرَّزَايَا
وَبِالْهَجْرَانِ مِنْ بَعْدِ الْوَصَالِ

غُرَابَ الْبَيْنِ مَا لَكَ كُلَّ يَوْمٍ تُعَانِدُنِي وَقَدْ اشْغَلْتَ بَالِي
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۴۸)

(آنگاه که کلاغ سیاه در آنجا قارقار کند، با صدای خود مرا اندوهگین می‌سازد و اشک‌های مرواریدگونه‌ام را سرازیر می‌سازد و خبر از مصیبت و جدایی بعد از وصال می‌دهد. ای کلاغ جدایی! تو را چه شده است که هر روز با من ستیز می‌کنی و ذهنم را مشغول کرده‌ای.)

در اینجا رنگ سیاه، کاربردی منفی دارد و شاعر بار دیگر این رنگ را در وجه مخالف خود به کار برده است. رنگ سیاه در این جا با کلاغ که نماد فراق است، قرین شده و در ناخودآگاه شاعر نشانه‌ای برای پایان وصال و دیدار با یار گشته است:

يَا عَبْلُ كَمْ يُشْجِي فُؤَادِي بِالنَّوَى وَيُرْوَعْنِي صَوْتُ الْغُرَابِ الْأَسْوَدِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۰۷)

(ای عبل، چه بسیار زمان‌ها که دلم به سبب دوری اندوهگین می‌شود و صدای کلاغ سیاه مرا می‌ترساند.)

شاعر در این بیت به جای این که بگوید: «خَلَّتِ الدِّيَارُ مِنْ أَهْلِهَا» از تعبیر «يُرْوَعْنِي صَوْتُ الْغُرَابِ الْأَسْوَدِ» استفاده کرده و دال را به جای مدلول به کار برده است؛ زیرا وجود این نوع کلاغ در یک محل، نشان از خالی از سکنه شدن آن دیار دارد و گویا عنتره هنوز باور نکرده که آن‌ها رفته‌اند، ولی صدای کلاغ، او را از خیال واهی خود بیدار می‌سازد و درمی‌یابد که همگی رفته‌اند.

شتران سیاه:

عنتره زمانی که قافله قبیله یار را می‌بیند که آماده کوچ شده‌اند، اندوه تمام وجودش را می‌گیرد:

مَا رَاعِنِي إِلَّا حَمُولَةٌ أَهْلِهَا وَسَطَ الدِّيَارِ تَسْفُ حَبَّ الْخَمِخِمِ
فِيهَا اثْنَتَانِ وَأَرْبَعُونَ حَلْوَبَةً سُودًا كَخَافِيَةِ الْغُرَابِ الْأَسْحَمِ
(عنتره، ۱۴۲۳: ۱۲)

(زمانی که شتران بار بر آن‌ها را دیدم که در وسط دیارشان دانه‌های تودری را می‌خورند، ترسیدم. در [آن قافله] چهل و دو ماده شتر سیاه رنگ مانند سیاهی پرکلاغ وجود دارد.)

دانه‌های خمخم آخرین چیزی است که از گیاهان بهاره باقی می‌ماند و زمانی که شتران این دانه‌ها را می‌خورند، نشانه پایان فصل و آماده کوچ شدن است (شیخو، ۱۹۴۶: ج ۱، ص ۱۵۴)؛ به همین دلیل، شاعر احساس هراس می‌کند؛ زیرا می‌داند که به زودی آن‌ها خواهند رفت و دیگر دیدار و وصال با یار ممکن نیست.

عبارت «فِيهَا اثْنَانِ وَ اَرْبَعُونَ حَلَوْبَةً سُودًا»، بر ثروت قبیله یار دلالت می‌کند (همان، ۱۵۴). در این جا نیز رنگ سیاه، کارکردی منفی پیدا می‌کند؛ زیرا به عنوان عاملی دیگر در ایجاد ترس شاعر ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر، دو عامل بر خوف شاعر از کوچ یار دلالت دارد: یکی که دلیل اصلی کوچ است و آن وجود شترانی که آخرین دانه‌های خمخم را می‌خورند و این گونه بر سفر یار خیر می‌دهند و دیگری، اتصاف آن‌ها به رنگ سیاه است که بی‌شک بر شدت و هولناکی این سفر اشعار دارد. با این حال، در این ابیات نیز شتران سیاه همانند کلاغ سیاه، نشان جدایی هستند، با این تفاوت که کلاغ سیاه، تنها نشان خالی از سکنه شدن دیار یار بود، ولی در این جا شتران سیاه خود عامل جدایی-اند و یار را با خود می‌برند.

ناگفته نماند که شاعر برای این که میزان سیاهی شتران را بیان کند، آن‌ها را به پر سیاه کلاغ تشبیه کرده است. (الهاشمی، ۱۹۹۹: ۲۳۸)

نتیجه

عنترة بن شداد یکی از شاعران سیاه‌پوست عرب قبل از اسلام بود که به جهت رنگ سیاهش مورد بی‌مهری‌های زیادی از سوی قبیله خود قرار گرفت؛ به گونه‌ای که روح لطیف او همواره به تیغ زخم زبان ایشان آزرده می‌گشت. شاعر در سراسر دیوان خود، برای رها شدن از اتهاماتی که به او می‌زنند و رنگ سیاه را نقصی برای او بر می‌شمارند، از تعبیرات و استدلالات مختلفی استفاده نموده است؛ گاه رنگ سیاه خود را به رنگ مُشک

تشبیه می‌کند؛ گاه آن را امری خدادادی می‌داند؛ گاه اعمال سیاه آنان را به رخشان می‌کشد و گاه شجاعت را تنها اصل می‌داند؛ هر چند وی از این رنگ برای توصیف موهای یار نیز استفاده کرده است و سیاهی شب را فرع بر سیاهی موهای او می‌داند و در این جهت نیز از تعبیراتی چون «حَطَفَ الظَّلَامُ كَسَارِقٍ مِّنْ شَعْرَهَا» برای شب استفاده می‌نماید.

در کل می‌توان کاربرد رنگ سیاه را در شعر او در دو بعد زیر تفسیر کرد:

۱. مثبت که شامل این موارد است: الف) رنگ سیاه موها که نشان جوانی و رنگ موهای یار است. ب) رنگ مُشْكُ که شاعر رنگ خود را به آن تشبیه کرده است. ج) رنگ خاکستری مایل به سیاه که حاصل از گرد و غبار میدان جنگ است. د) رنگ سیاه چشم.

۲. منفی که شامل این موارد است: الف) رنگ سیاه پوست؛ البته در دید اهل قبیله جنبه منفی دارد و همین امر باعث شده که شاعر برای قانع کردن آن‌ها، از استدلال‌های مختلف استفاده کند. ب) رنگ سیاه کلاغ که نشانه جدایی است. ج) رنگ سیاه شتران که بر شدت فراق اشعار دارد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۱. ابن قتیبه، ابی محمد عبد الله بن مُسلم (۱۴۰۷/ ۱۹۸۷م)، **الشعر والشعراء**، با مقدمه: الشيخ حسن تميم، چاپ سوم، دار احیاء العلوم.
 ۲. ابن منظور، ابی الفضل جمال الدين محمد بن مكرم (بی تا)، **لسان العرب**، بیروت: دارالصادر.
 ۳. الاصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۲)، **الآغانی**، چاپ سوم، ج ۳ و ج ۸، دار الکتب العلمیة.
 ۴. بدوی، عبده (۱۹۸۸م)، **الشعراء السود و خصائصهم فی الشعر العربی**، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
 ۵. البغدادی، عبدالقادر بن عمر (بی تا)، **خزانة الادب و لب لباب لسان العرب**، چاپ اول، ج ۱ و ۳، دار صادر.
 ۶. الجوهری، اسماعیل بن حمّاد (۱۴۰۴/ ۱۹۸۴م)، **الصحاح**، تحقیق: احمد عبدالغفور عطّار، چاپ سوم، بیروت: دارالعلم للملایین.
 ۷. ریاض، عبدالفتاح (۱۹۸۳)، **التكوين فی الفنون التشکلیّة**، ط ۲، القاهرة، دار النهضة العربیة.
 ۸. الزیّات، احمد حسن (۱۴۲۶/ ۲۰۰۵م)، **تاریخ الادب العربی**، چاپ نهم، دار المعرفة.
 ۹. زغریت، خالد (۲۰۰۵)، **الأساس الواقعی لجماليات اللون فی شعر الأغرّبة**، مجلة حولیات التراث، العدد ۳.
 ۱۰. سیرنج، فلیب (۱۹۹۲)، **الرموز فی الفن - الأديان الحیاه**، ترجمه عبدالهادی عباس، ط ۱، سوریا: دار دمشق.
 ۱۱. شیخو، لویس (۱۹۹۹م)، **شعراء النصرانیة (قبل الاسلام)**، چاپ پنجم، دار المشرق.
 ۱۲. شیخو، اب (۱۹۴۶م)، **المجانی الحدیثة**، ج ۱، بیروت: المطبعة الكاثولیکیة.
 ۱۳. الصّبّاح، محمد علی (۱۴۱۱/ ۱۹۹۰م)، **عنترة بن شداد حیاته و شعره**، چاپ اول، بیروت - لبنان، دارالکتب العلمیة.
 ۱۴. عبدالقادر ابوعون، امل محمود (۲۰۰۳م)، **اللون و ابعاده فی الشعر الجاهلی شعراء المعلقات نموذجاً**، رسالة الماجستير، جامعة النجاح الوطنیة، نابلس - فلسطین.
 ۱۵. عنتره (۱۴۲۳/ ۲۰۰۳م)، **شرح دیوان**، توضیح: حمدو طمّاس، چاپ اول، بیروت - لبنان: دارالمعرفة.
 ۱۶. عنتره (۱۹۸۸م)، **دیوان و معلقته**، تحقیق: خلیل شرف الدین، چاپ اول، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
 ۱۷. الفاخوری، حنا (۱۹۸۶م)، **الجامع فی تاریخ الادب العربی فی العصر الجاهلی**، چاپ اول، دارالجيل.
 ۱۸. فاضلی، محمد (۱۳۸۱هـ)، **مختارات من روائع الادب العربی فی العصر الجاهلی**، چاپ اول، سمت.
 ۱۹. الفراهیدی، الخلیل بن احمد (۱۴۲۴/ ۲۰۰۳م)، **كتاب العین**، تحقیق: عبدالحمید هندواوی، چاپ اول، بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیة.
 ۲۰. فروخ، عمر (۱۹۸۱م)، **تاریخ الادب العربی**، چاپ چهارم، ج ۱، دارالعلم.
 ۲۱. فیروزآبادی، مجلدالدین محمد بن یعقوب (۱۴۲۶/ ۲۰۰۵م)، **القاموس المحیط**، تحقیق: مؤسسة الرسالة با نظارت: محمدنعیم العرقسوسی، چاپ هشتم، بیروت - لبنان: مؤسسة الرسالة.
 ۲۲. القرشی، حسن عبدالله (۱۹۸۳م)، **فارس بنی عبس**، چاپ سوم، بیروت: دارالعلم للملایین.

۲۳. لوشر، ماکس (۱۳۸۷ه)، **روان‌شناسی رنگ‌ها**، مترجم: ویدایی‌زاده، چاپ بیست و چهارم، تهران: دُرسا.
۲۴. مختار عمر، احمد (۱۹۹۷)، **اللغة واللون**، ط ۲، القاهرة: عالم الكتب.
۲۵. مرتاض، عبدالملک (۱۹۹۸م)، **السبع المعلقات [مقاربة سيميائية / أنثروبولوجية لنصوصها]**، منشورات اتحاد الكتاب العرب.
۲۶. المنتبی (۱۴۳۸/۱۹۳۰م)، **شرح الديوان**، شرح: عبدالرحمان البرقوقي، مصر: مطبعة الرحمانية، ج ۱.
۲۷. محمدعلی، ابراهیم (۲۰۰۱)، **اللون في الشعر العربي قبل الإسلام قراءة ميثولوجية**، ط ۱، طرابلس: جروس برس.
۲۸. الهاشمی، سیداحمد (۱۹۹۹م)، **جواهر البلاغة في المعاني و البيان و البديع**، ضبط و تدقيق: یوسف الصمیلی، الطبعة الأولى، بیروت: المكتبة العصرية.
۲۹. واردی، زرین تاج؛ مختارنامه، آزاده (۱۳۸۶)، **بررسی رنگ در حکایت‌های هفت پیکر نظامی**، ادب پژوهی، ش دوم.

30. <http://www.vajehyab.com>.

۱. السواح، مغامرة العقل الأولى: ۱۹۱، به نقل از پایان‌نامه: اللون وابعاده في الشعر الجاهلیّ

۲. ابن‌سیرین، ۱۹۹۶: ۱۱۹، به نقل از پایان‌نامه: اللون وابعاده في الشعر الجاهلیّ

۳. البته برای این واژه، معانی مختلفی بیان شده است: عنتره. [ع ت ر] [ع مص] به صدا درآمدن مگس. (از اقرب‌الموارد). || در سختی‌ها و شدايد رفتن. (از منتهی‌الارب) (آندراج) (ناظم‌الاطباء) (از اقرب‌الموارد). || دلاوری نمودن در جنگ. (منتهی‌الارب) (آندراج) (ناظم‌الاطباء). شجاع گشتن در جنگ. (از اقرب‌الموارد). || نیزه زدن. (منتهی‌الارب) (ناظم‌الاطباء). گویند: عنتره بالمرح ؛ یعنی نیزه زد آن را. (منتهی‌الارب) (ناظم‌الاطباء) (از اقرب‌الموارد). به عقیده سبویه، نون عنتره زائد نیست. (از اقرب‌الموارد). || (!) طنین مگس. (منتهی‌الارب) (آندراج) (ناظم‌الاطباء). صوت مگس. (از اقرب‌الموارد). || یک دانه مگس یا خرمگس. یکی عنتره رجوع به عنتره شود. || عنتره نوعی از بوزینه. (<http://www.vajehyab.com>)

۴. اصولاً در قیاس منطقی، نتیجه باید بعد از دلیل و برهان ذکر شود، اما این نوع چینش که نتیجه اول ذکر شده، با توجه به نوع چینش بیت شعری شاعر است؛ یعنی عنتره ابتدا نتیجه را ذکر کرده و بعد دلیل و برهان خود را آورده است.